



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۴ اسفند ۱۳۸۸

مصادف: ۲۸ ربیع الاول ۱۴۳۱

جلسه: ۸۰

موضوع کلی: تقسیمات حکم شرعی

موضوع جزئی: تنبیهاات حکم مولوی و ارشادی

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تنبيه پنجم:

تنبيه پنجم در مورد مطلبي است که در مباحث قبلي به مناسبت چند بار تکرار شده و الان هم تاکید بر مطلبي است که سابقا گفته شده و آن اینکه اوامر ارشادی همانطوری که در واجبات وجود دارند، در مورد مستحبات هم جریان دارند؛ چون سابقا گفتیم امر ارشادی قسمی از اقسام امر وجوبی یا ندبی است، نه اینکه در مقابل وجوب و ندب باشد و وقتی می‌گوییم قسمی از اقسام امر وجوبی یا ندبی است - که به حسب اختلاف مقامات متفاوت می‌شوند - معنایش این است که در مستحبات هم امر ارشادی تحقق دارد، بر این اساس امر ارشادی مسوق برای بیان لزوم فعل است یا ندب فعل، ولی نه از آن حیث که در امر مولوی وجود دارد؛ بلکه از این جهت که مثلا مصلحتی در خود فعل هست و گاهی ارشاد به مصلحتی است که آن فعل را ایجاب می‌کند و گاهی ارشاد به مصلحتی است که جلب و درک آن مصلحت رجحان دارد نه اینکه به سر حد لزوم برسد، بنا بر این همانطوری که امر ارشادی در واجبات تحقق دارد در مستحبات هم جریان دارد.

تنبيه ششم:

تنبيه ششم در مورد این است که آیا در تحقق امر ارشادی فعلیت حکم عقل دخیل است یا خیر؟ ما گفتیم حکم ارشادی در مواردی است که عقل درک و حکمی دارد؛ حال اگر در جایی عقل حکمی داشت و از ناحیه شارع خطابی صادر شد به آن حکم ارشادی می‌گویند، پس به حسب مورد، حکم ارشادی در جایی که عقل حکم دارد صادر می‌شود، حال این سوال مطرح می‌شود که آیا مناط ارشادی بودن امر و نهی این است که عقل یک حکم فعلی داشته باشد یا اینکه فعلیت حکم عقل مدخلیت ندارد، بلکه به نحوی است که اگر عقل به نحوی کلی و کبری حکمی داشت اما صغریات را درک نکرد، این کفایت می‌کند؟؛ فرضا عقل به طور کلی درک می‌کند که اگر در موردی برای مکلفی مصلحتی وجود داشت این مصلحت لازمه الاستیفاء ولی صغری آن را تشخیص نمی‌دهد و با خطاب از ناحیه شارع کشف از وجود ملاک در صغریات می‌کند، اینکه می‌گوییم فعلیت و عدم فعلیت حکم عقل؛ پس منظور از فعلیت و عدم فعلیت حکم یعنی اینکه یک کبری کلی را درک کرده اما از وجود ملاک در صغریات آگاهی ندارد؛ درکی از وجود ملاک در صغریات ندارد، اینجا با وجود امر و از ناحیه امر کشف وجود ملاک در صغریات می‌شود. حال آیا ملاک فعلیت حکم عقل است حتی در خود موارد و صغریات یا نه؟

به نظر می‌رسد فعلیت حکم عقل لازم نیست. بهترین شاهد بر اینکه لزومی ندارد که عقل یک حکم فعلی داشته باشد اوامر طیب است که یک مثال عرفی روشن است، اوامر طیب اوامر ارشادیه است اما در همه مواردی که طیب امر می‌کند عقل حکم فعلی دارد؟! یا به صرف وجود امر طیب کشف می‌شود که آن مورد، واجد ملاک است؛ عقل می-

گوید هر کسی که مریض است برای بهبودش باید آنچه که متناسب با مرض او است از اکل و شرب رعایت کند و حال در مورد صغریات اینکه یک مورد یک غذا یا دارویی، آن ملاک در آن هست یا نیست، ملاک تعدیل مزاج و تصحیح مزاج در او هست یا نیست؟ این را از امر طیب می شود کشف کرد ولو اینکه عقل بالفعل در مورد صغری حکم نداشته باشد.

سوال: موردی که عقل حکم بالفعل نداشته باشد از موارد حکم مولوی است.

استاد: بحث فرق صغری و کبری است و سخن ما این است که عقل کبری کلی را درک می کند از وجود ملاک در صغری مطلع نیست و نمی داند آیا در صغری هم ملاک هست یا نیست این را عقل درک نمی کند.

به عبارت دیگر دو نحوه می شود بیان کرد، یک نحوه اینکه عقل اصلا درکی ندارد، نه در مورد کبری و نه در مورد صغری ولی اگر ملاکاتش برای عقل تشریح شود یا اصلا تشریح نشود از خود امر شارع کشف می کند که این حتما ملاکی دارد، این را نمی خواهیم بگوییم چون این همان چیزی است که در همه احکام شرعی مولوی وجود دارد و عقل به همه ملاکات احاطه ندارد چون عقل نمی تواند بفهمد و خوب نماز به چه ملاکی است و ملاک و مصلحت آن را درک نمی کند الا اینکه خود شارع بگوید یا عقل از امر شارع وجود ملاک را کشف کند بلکه می خواهیم بگوییم در موارد حکم ارشادی عقل و یک حکم کلی دارد، مثل اوامر طیب؛ مریض به نحو کلی می داند در حالت مرض برای تصحیح و تعدیل مزاجش و برای اینکه از این عدم اعتدالی که برای او پیش آمده خارج شود، بعضی از اطعمه و اشربه را باید استفاده کند و از بعضی اطعمه و اشربه اجتناب کند، اما در مورد صغری و اینکه چه طعامی و چه شرابی موجب تعدیل مزاج او می شود، این را نمی داند.

سوال: در حکم مولوی هم عقل این مقدار درک کلی را دارد که مثلا احکام شرعی دارای یک ملاک هستند و شناخت کلی نسبت به خدا و عقاب و ثواب دارد هر چند صغریات (صلاة) را نمی داند، پس فرقی از این جهت بین حکم مولوی و ارشادی نیست.

استاد: این مراد نیست، در مورد اوامر مریضی که عقل درک می کند یک کبری کلی را، این ملاک غیر از آن ملاک کلی است که شما در مورد احکام مولوی می گوید.

سوال: بالاخره این را می شود در مورد احکام مولوی جاری کرد به اینکه مثلا هر انسانی می فهمد که ناقص است و می خواهد به کمال برسد و به طور کلی می داند از بعضی چیزها باید اجتناب کند و بعضی اعمال را باید انجام دهد حکم مولوی شارع این صغریات و این اعمال را می فهمد.

استاد: چه ملازمه ای بین اینها است که اگر بخواهد قرب معنوی پیدا کند حتما باید این کارها را انجام دهد عقل نمی تواند این را درک کند، عقل چه درکی دارد که باید یک اعمالی را انجام دهد که به مراتب عالیه برسد! ولی در حکم ارشادی یک ملاک و کبری کلی را درک می کند اما در مورد صغریات اطلاع بر ملاک ندارد و از امر طیب کشف ملاک می کند.

ما این را می خواهیم بگوییم که در تحقق امر ارشادی فعلیت حکم عقل دخیل نیست ولی اساسا حکم ارشادی در موردی است که عقل حکم داشته باشد ولی این حکم عقل می تواند فعلی باشد یا غیر فعلی و معنای عدم فعلیت هم یعنی اینکه ولو در مورد آن مصادیق درکی نداشته باشد اما آن کبری کلی را درک می کند.

سوال: بنا بر این لازمه سخن شما این می‌شود که در احکام مولوی حکم عقلی نداریم حتی به صورت غیر فعلی.
استاد: قطعاً همین طور است، الا از آن جهت که گفتیم که واجبات شرعیة الطاف فی واجبات عقلیه، از این جهت تمام احکام مولوی شرعی ارشادی هستند اما ارشادی به معنای اعم است، یعنی ارشاد به یک مصلحت است.

این بحث هم قبلاً شد که حکم ارشادی در جایی می‌آید که عقل حکمی داشته باشد ولی در مورد امر مولوی اینطور نیست، حال مناسب است به سوالی که قبلاً طرح شده بود پاسخ دهیم که آیا قبل از امر ارشادی لزوماً باید امر مولوی باشد؟ ما قائلیم که نه، چنین چیزی لازم نیست، بلکه برای تحقق حکم ارشادی یک حکم عقلی لازم است و امر مولوی لازم نیست که این حکم عقلی تارة مثل وجوب «امثال دستور مولی» است که این وجوب امثال به تبع وجود اوامر مولوی تحقق پیدا می‌کند، اگر اطیعوا الله واطیعوا الرسول را می‌گوییم یک امر ارشادی است برای این است که عقل حکم به وجوب اطاعت مولی دارد حالا در اینجا در رتبه قبل از این اوامری بوده و عقل حکم به وجوب اطاعت کرده مثل «اقیموا الصلاة و اتوا الزکاة» و امثال اینها؛ اما لزوماً ما نمی‌توانیم این را به عنوان ملاک برای حکم ارشادی قائل شویم که حکم ارشادی الزماً در زمینه‌ای وارد می‌شود که قبلش یک امر مولوی باشد، بلکه ارشادی در جایی وارد می‌شود که قبلش یک حکم عقلی باشد و این حکم عقلی از قبیل وجوب امثال است که قبلش یک امر مولوی است یا از قبیل وجوب توبه آیا امر به توبه یک امر ارشادی است یا مولوی؟ امر به توبه به حسب ظاهر یک امر ارشادی است، اگر دستور توبه داده می‌شود آیا بر نفس توبه ثواب است؟ در این ایام تعطیل مناسب است روایات باب توبه را مروری داشته باشید که هم یک مسئله اخلاقی است و همچنین از مطالعه فاصله نمی‌گیرید، ببیند آیا از روایات باب توبه به دست می‌آید که توبه یک امری است که بر نفس توبه ثواب مترتب می‌شود یعنی امر به توبه یک امر مولوی است یا نه امر به توبه صرفاً برای تطهیر انسان است و برای جبران خطاهای گذشته، برای عصیان‌ها و خطاهایی است که در گذشته کرده است، برای اینکه جلوی عقاب ناشی از مخالفت‌های خودش را با اوامر و نواهی بگیرد این چنین دستوری آمده است، یک مواردی است که باید بررسی کنیم آیا حکم عقل وجود دارد یا ندارد؟ مثلاً آنجایی که ارشاد به جزئیت، مانعیت و شرطیت است، امر به اجزاء صلاة، نهی از بعضی اجزاء؛ آیا ارشاد به جزئیت و ارشاد به مانعیت محسوب می‌شود؟ و این ارشاد به جزئیت و مانعیت در زمینه کدام حکم عقلی وارد شده؛ پس به طور کلی ما وجود حکم مولوی در رتبه قبل از حکم ارشادی را نمی‌توانیم به عنوان ضرورت برای حکم ارشادی ذکر کنیم و این چنین نیست که حکم ارشادی باید در زمینه‌هایی وارد شود که حتماً قبلش یک حکم مولوی باشد و بعد عقل حکمی داشته باشد، هر چند که در اطیعوا الله و امر به توبه این چنین است بلکه ما آنچه که به عنوان ضابطه می‌توانیم بگوییم این است که امر ارشادی در جایی وارد می‌شود که حکم عقلی وجود داشته باشد اعم از اینکه در رتبه قبل از او یک امر مولوی یا حکم مولوی باشد یا نباشد.

مسئله دوم اینکه ما می‌گوییم به طور کلی دستور ارشادی در جایی صادر می‌شود که عقل حکمی داشته باشد آیا این یک ضابطه کلی و عام است و یعنی همه جا اینچنین است که عقل باید حکم داشته باشد، و در مواردی مثل ارشاد به جزئیت، مانعیت و شرطیت چه حکم عقلی وجود دارد؟

سوال: این موارد را طبق یکی از تنبیهات گذشته می‌توان گفت معنای دیگر از ارشادی هستند و این ارشادی که در مقابل حکم مولوی است مراد نیست.

استاد: عرض کردیم بعضی این اصطلاح را قائل هستند، اما آیا این درست است که ارشاد به جزئیت، مانعیت، سببیت و شرطیت ارشادی به معنای مقابل و جوب تکلیفی هستند؟ که اگر این را بگوییم بحثی نیست، اما اگر گفتیم اینها ارشادی به آن معنا نیستند در این صورت می‌خواهیم ببینیم آیا عقل در این موارد حکمی دارد یا نه؟

سوال: ماهیات مخترعه شرعیه اعتباری هستند و عقل در مورد آنها حکمی ندارد و لذا از این جهت نمی‌تواند ارشادی باشد
استاد: خود جزئیت، شرطیت و مانعیت که انتزاع می‌شود، چه کسی جزئیت و شرطیت را انتزاع می‌کند؟ و این انتزاع جزئیت و شرطیت و مانعیت آیا بعد از امر و نهی شارع است یا قبل از امر و نهی شارع؟، اگر قبل از امر شارع باشد طبیعتاً باز یک حکم عقلی وجود دارد که این امر در زمینه حکم عقلی صادر شده و اگر حکم عقلی وجود نداشته باشد و بعد از امر این جزئیت را انتزاع کنیم دیگر این ملاک نیست.

اگر به یاد داشته باشید گفتیم دو مبنا اینجا هست: یک مبنا این است که اساساً عنوان جزئیت، شرطیت، مانعیت و امثال اینها بعد از امر تحقق پیدا می‌کنند؛ مثلاً در مورد جزئیت للمأمور به گفتند عنوان مأمور به بعد از تحقق امر پیدا می‌شود اگر بعد از تحقق امر پیدا شود یعنی جزئیت قبل از امر وجود ندارد و عقل حکمی ندارد اما اگر همانطور که شما گفتید که ماهیات مخترعه شرعیه به عنوان یک مرکب دارای اجزاء از ناحیه شرع جعل می‌شود و نظر ما هم همین است که اینها مجعولند مثلاً صلاة عبارت است از این اجزاء قبل از آن که امری بیاید عقل ما است که جزئیت، مانعیت و شرطیت را انتزاع می‌کند و کاری به امر ندارد؛ حال اگر که قائل شدیم که این جزئیت و شرطیت در رتبه قبل از امر بعد از جعل ماهیت مخترعه تحقق پیدا کرده؛ اگر امر به جزء و شرط شد آیا این امر ارشادی است یا مولوی؟ در این باره باید تامل شود و بحث بیشتری صورت بگیرد.

سوال: مسئله‌ای که به ذهن می‌آید این است که عقل حکم به کلیت و جزئیت می‌کند یعنی عقل انتزاع جزئیت می‌کند ولی اینکه چه چیزی جزء آن کل باشد و چه چیزی نباشد این عقل را نمی‌فهمد؟

استاد: در مباحث گذشته گفتیم که ماهیات مخترعه جعل شده‌اند، و بعد از جعل ماهیت امر به آنها تعلق گرفته است، جعل و امر با هم فرق دارد، یک ماهیت مرکبی جعل شده که هذا هو الصلاة گرچه همانجا اختلاف نظر بود اما ما قائل شدیم که ماهیات مجعولند و بعضی از محققین بزرگوار هم نظرشان همین بود، ماهیات مجعولند اما انتزاع جزئیت یک جزء برای آن ماهیت بعد از جعل یک مرکب ذات الاجزاء، کار عقل است، البته همانجا اشاره کردیم که مرحوم آخوند انحاء جزئیت را سه قسم می‌دانستند، فرمودند تا این جهت وحدت لحاظ نشود اصلاً نمی‌شود این اجزاء را در نظر گرفت که سه راه پیشنهاد کردند و مباحثش گذشت.

جمع بندی:

به هر حال آنچه که می‌توانیم اینجا بگوییم این است که مورد حکم ارشادی آنجایی است که عقل حکم داشته باشد و لازم نیست این حکم عقلی به فعلیت برسد، در رتبه قبل از امر ارشادی هیچ لازم نیست امر مولوی باشد، ضابطه، وجود یک حکم عقلی در زمینه حکم ارشادی است و اینکه می‌گوییم به عنوان یک ضابطه کلی است یعنی در همه موارد این چنین است، که در یک مواردی کاملاً روشن است مثل امر به اطاعت، اما در یک مواردی مثل امر به جزء، امر به شرط

و امثال اینها باید بررسی شود که آیا امر ارشادی است یا مولوی که این بحث را باید به در قالب یک تنبیه به صورت مفصل و مبسوط مورد بحث قرار دهیم.

سوال: به نظر می‌رسد این بحث این طوری نباشد، چون فرمودید حکم ارشادی تاکید بعث است و اینجا با این مقدار از درک عقل از آن مناطی که طیب در آن امر می‌کند اصلا بعضی صورت نمی‌گیرد تا بخواهد حکم شرعی ارشادی باشد و چون به طور کلی بیمار می‌داند باید از بعضی چیزها اجتناب کند و بعضی چیزها را بخورد، ولی این بر اثر مراجعه به طیب و بیماری‌های گوناگون این مقدار درک و تجربه حاصل شده که باید از بعضی چیزها اجتناب شود و بعضی را بخورد و الا امکان ندارد عقل این مقدار را درک کند پس هم مثال می‌تواند مورد خدشه باشد و هم آن تعریف بنا بر این نظر اینجا صدق نمی‌کند و سلمنا باز هم در اوامر مولوی همانطور که اشاره شد این مقدار از درک وجود دارد؟

استاد: ما که می‌گوییم مورد حکم ارشادی جایی است که عقل حکمی داشته باشد، اینجا این طور نیست که عقل اصلا حکم ندارد تا شما اشکال کنید که این با تعریف سازگار نیست، ما می‌گوییم حکم ارشادی یعنی انشاء به داعی تاکید و نصح و ارشاد اما این جا حکم عقل فعلی نیست و این به معنای نفی حکم عقل نیست و فعلیت را هم معنا کردیم یعنی در واقع از نظر کبروی و به نحو کلی حکم دارد اما صغرای این موارد را درک نمی‌کند و فو قش این است که در مثل مناقشه کنید که در مثالش هم به نظر ما قابل مناقشه نیست، مسئله این است که طیب حکمی کرده و عقل در صغریات درکی ندارد ولی چون یک کبری کلی از نظر عقل مسلم است حکم طیب ارشاد به همان حکم عقل است منتهی از این نظر حکم عقل فعلی نشده که با این امر کشف وجود ملاک در صغری می‌کند. پس از نظر تطبیق با تعریف مشکلی ندارد چون نفی حکم عقلی نمی‌کنیم، ما در اوامر مولوی می‌گوییم عقل حکمی ندارد، نه حکم فعلی و نه حکم غیر فعلی؛ آن کبرایی که در اینجا وجود دارد غیر از آن درک کلی عقل است که هر دستوری که مولی بدهد این ارشاد به یک مصلحتی است یعنی ارشادی به معنای اعم مراد نیست که قابل جمع با همه اوامر مولوی است، پس نفی فعلیت حکم غیر از نفی حکم است ما اینجا نفی حکم نکردیم بلکه نفی فعلیت کردیم، یعنی از نظر وجود ملاک در صغری این درک کامل نشده است که این منافاتی با آن تعریف ندارد و باز هم می‌گوییم تاکید است و انشاء به داعی تاکید و نصح و ارشاد است. فتامل دو تنبیه دیگری باقی مانده است که در اینجا فقط طرح می‌کنیم و بعد از تعطیلات نوروز مباحث آن را پی می‌گیریم.

اشاره به تنبیه هفتم:

تنبیه هفتم این است که اصل در امر و نهی ارشادیت است یا مولویت؟ اگر امر و خطاب شرعی صادر شد و قرینه‌ای بر مولوی یا ارشادی بودن، نبود؛ اصل مولویت است یا ارشادیت؟

اشاره به تنبیه هشتم:

تنبیه دیگر که مهم است، ذکر بعضی از اوامر به عنوان مصادیق امر ارشادی و اینکه اینها می‌توانند مصداق حکم ارشادی قرار گیرند یا جزء احکام مولویه هستند؟ این موارد در بین مباحث علم اصول پراکنده است و با در حد اشاره و اجمال آنها را بررسی می‌کنیم، مثلا اینکه مولویت در اوامر غیره تصویر دارد یا ندارد؟ یا امر به تخییر امر مولوی است یا ارشادی؟، امر به احتیاط امر مولوی است یا ارشادی، مخصوصا احتیاط شرعی، و یا به احتیاط در امور مهمه از قبیل دماء و

فروج، اخبار من بلغ مولوی هستند یا ارشادی؟ نهی در معاملات و عبادات ارشادی است یا مولوی؟ مسئله وجوب توبه، مسئله امر به اعاده؛ این فهرستی از مسائلی است که باید در حد طرح موضوع به آنها اشاره شود و از این جا معلوم می شود که بحث مولوی و ارشادی در علم اصول دارای آثار مختلفی است، مثلا در مورد امر به اعاده نماز، بعضی ادعا کرده اند اگر در داخل وقت باشد این امر ارشادی است و اگر امر به اعاده در خارج وقت باشد یعنی قضا این یک امر مولوی است و از جمله امر به جزء و شرط که آیا مولوی است یا ارشادی و اگر ارشادی است چه حکم عقلی در اینجا وجود دارد.

مبحث دیگر که باید رسیدگی کنیم سوالی است که در چند جلسه قبل مطرح شد که آیا امر به عدل و نه یا از ظلم دارای ثواب و عقاب مستقل هستند یا خیر؟